

مطالعه تطبیقی قضایای ترکیبی پیشینی کانت و محمولات عرضی لازم ملاصدرا

ناصر عزیزوکیلی^۱، مهدی منفرد^۲

چکیده

هر فیلسوفی در پژوهشی که انجام میدهد، بدنبال طرح یک مسئله اساسی و پاسخ به آن است. مهمترین مسئله کانت در کتاب نقد عقل محض، قضایای ترکیبی پیشینی و امکان این نوع از قضایاست. اهمیت این قضایا در نظر کانت به اندازه‌ی است که هر جا درباره علوم طبیعی، ریاضی و مابعدالطبیعه بحث نموده، بحث خود را با قضایای ترکیبی ماتقدم آغاز کرده است؛ گویی امکان وجود علم یا اثبات و نفی آن با امکان قضایای ترکیبی پیشینی ارتباط دارد. از سوی دیگر، سالها قبل از کانت، در فلسفه صدرایی و در خلال مسائلی همچون حمل شایع صناعی و محمولات عرضی لازم، از محموله‌هایی بحث شده که از لحاظ مفهومی با موضوع خود متفاوتند اما بنحو ضروری بر موضوع حمل میگردند. با کمی دقت متوجه میشویم که این نوع از محموله‌ها، ویژگی‌های گزاره‌های ترکیبی پیشینی را - که همان ضرورت و کلیت است - دارند. نوشتار

۹۱

۱. دانش آموخته دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛

vakili.naser11@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران؛ mmonfared86@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۶/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۸ نوع مقاله: پژوهشی



DOR: 20.1001.1.20089589.1404.16.3.?.?

پیش رو درصدد است نظر کانت را دربارهٔ قضایای ترکیبی پیشینی مورد بحث قرار داده و نشان دهد که مسئلهٔ او در حوزهٔ شناخت در فلسفهٔ ملاصدرا نیز مطرح بوده است و با اتکا بر آموزه‌های فلسفهٔ صدرایی، مانند محمول عرضی لازم، میتوان به قضایای ترکیبی پیشین دست یافت. با وجود این، مسئلهٔ این پژوهش، صرفاً بازخوانی دو نظام فلسفی بطور مستقل نیست، بلکه میکوشد نظریهٔ کانت و ملاصدرا در باب قضایای ترکیبی پیشینی را بر یکدیگر منطبق سازد.

کلیدواژگان: عرض لازم، قضایای ترکیبی پیشین، فلسفهٔ کانت، فلسفهٔ صدرایی.

* * *

مقدمه

یکی از مسائل بنیادین در تاریخ فلسفه، پرسش از امکان، ماهیت و بنیانهای شناخت معتبر و ضروری است. این پرسش از زمان یونان باستان و اندیشه‌های افلاطون و ارسطو تا سنت فلسفهٔ اسلامی و سپس جریان فلسفهٔ جدید در غرب، در قالب‌هایی مختلف طرح شده و هرکدام پاسخ‌هایی متفاوت به آن داده‌اند. در فلسفهٔ اسلامی این مسئله بیشتر در قالب مسائلی همچون حمل، ماهیت، وجود و رابطهٔ آن دو با یکدیگر بررسی شده است.

کانت که میگفت با تردیدهای تجربه‌گرایانهٔ هیوم، از خواب جزم‌گرایی دکارتی بیدار شده است، در اثر بنیادین خود، نقد عقل محض، میکوشد مبنایی جدید برای علم و شناخت یقینی فراهم سازد. پرسش محوری او اینست که چگونه ممکن است گزاره‌هایی وجود داشته باشند که در عین حال که دانشی تازه به ما میدهند، ضرورت و کلیت منطقی نیز داشته باشند؟ پاسخ او به این پرسش در نظریهٔ قضایای ترکیبی پیشینی خلاصه میشود. این قضایا، بیاور کانت، در علمی مانند ریاضیات، فیزیک، و حتی متافیزیک، ستون و اساس شناخت ما را تشکیل میدهند. بدون آنها، علم بمعنای دقیق کلمه، غیرممکن است.

۹۲



سال ۱۶، شماره ۳
زمستان ۱۴۰۴

در مقابل و البته بسیار پیشتر از کانت، در سنت فلسفه اسلامی، بویژه در حکمت متعالیه ملاصدرا، شاهد مفاهیمی هستیم که هرچند در قالب زبان و مفهومی متفاوت مطرح شدند، اما دغدغهی مشابه با نظریه کانت در پس آنها دیده میشود. صدرالمتهلین در تحلیل خود از مقولات حمل، بویژه در بحث «حمل شایع صناعی» و بطور خاصتر در مسئله «محمولات عرضی لازم»، نوعی گزاره اشاره دارد که از نظر تحلیل مفهومی، ترکیبی است اما از لحاظ حکم فلسفی، حمل آن ضروری است. در اینجا محمول «عرضی» است، بدین معنا که خارج از ذات موضوع است، اما بنحو «لازم» و «ضروری» بر آن حمل میشود؛ ویژگی‌یی که آن را از محمولات عرضی غیرلازم و حتی محمولات صرفاً اتفاقی متمایز میسازد. نکته جالب توجه اینست که اینگونه محمولها در فلسفه ملاصدرا، برغم عدم تساوی مفهومی با موضوع خود، از ضرورتی وجودی و فلسفی برخوردارند. بهمین دلیل، میتوان آنها را همسنگ و مقارن و نزدیک قضایای ترکیبی پیشینی کانت در سنت فلسفه اسلامی دانست؛ با این تفاوت که آنچه در فلسفه کانت «پیشینی» و مبتنی بر ساختارهای ذهن استعلایی تلقی میشود، در حکمت متعالیه برآمده از ضرورت وجودی و هستی‌شناسانه است.

هدف نوشتار حاضر تحلیل تطبیقی این دو نوع گزاره است؛ «قضایای ترکیبی پیشینی» نزد کانت و «محمولات عرضی لازم» در فلسفه ملاصدرا. در این راستا، نخست به تبیین دقیق و ساختارمند نظریه کانت میپردازیم و جایگاه قضایای ترکیبی پیشینی در نظام شناخت‌شناسی را وی بررسی میکنیم، سپس به تحلیل ساختار و مبانی محمولات عرضی لازم در چارچوب حکمت متعالیه صدرالمتهلین میپردازیم و در پایان، با تحلیل و بررسی تطبیقی، موضع دو نظریه را درباب امکان شناخت و ضرورت گزاره‌های ترکیبی روشن خواهیم کرد. این بررسی میتواند نتایجی مهم بهمراه داشته باشد. از یکسو، سبب ارتقای درک ما از پیچیدگیهای حکمت صدرایی و ظرفیتهای آن در برابر مسائلی میشود که معمولاً به فلسفه جدید اختصاص دارند. از سوی دیگر، نشان میدهد که سنتهای فلسفی، هرچند متفاوت در زبان و زمینه فرهنگی، میتوانند در پاسخ به مسائل بنیادی، به نتایجی هم‌افق یا همپوشان دست یابند. این امر، خود زمینه‌یی

۹۳



عزیزوکیلی، منفرد؛ مطالعه تطبیقی قضایای ترکیبی پیشینی کانت...

سال ۱۶، شماره ۳
زمستان ۱۴۰۴
صفحات ۹۱-۱۱۲

برای گفتگوی فلسفی میان سنتهای مختلف و امکان توسعه مفاهیم بنیادین فلسفه در عرصه جهانی است.

۱. نظریه کانت درباره قضایای ترکیبی پیشینی

۱-۱. مسئله شناخت در فلسفه کانت

فلسفه کانت در بستر بحرانی بسیار خاص در تاریخ اندیشه شکل گرفت؛ بحرانی که حاصل ناکامی دو جریان اصلی فلسفی پیش از او بود: عقل‌گرایی دکارتی و تجربه‌گرایی بریتانیایی. عقل‌گرایانی نظیر دکارت، اسپینوزا و لایبنیتس معتقد بودند شناخت یقینی از طریق عقل محض و بواسطه اصول بدیهی و تحلیلی ممکن است (دکارت، ۱۳۹۲: ۳۹؛ اسپینوزا، ۱۳۷۶: ۴۴؛ Leibniz, 1989: p. 57). در مقابل، تجربه‌گرایانی همچون لاک، برکلی و بویژه هیوم، بر این باور بودند که تمام معرفت ما از تجربه آغاز میشود و هیچگونه گزاره ضروری و کلی‌بی که به تجربه وابسته نباشد، امکانپذیر نیست (لاک، ۱۳۹۹: ۱۰۰؛ Berkeley, 2008: p. 75؛ هیوم، ۱۴۰۲: ۶۱). در این میان، هیوم با تحلیل علیت، ضربه‌یی اساسی به نقشه‌های عقل‌گرایان وارد کرد. او نشان داد که پیوند علی میان پدیده‌ها را نمیتوان از راه تجربه بدست آورد، زیرا تجربه صرفاً توالی پدیده‌ها را نشان میدهد، نه رابطه ضرورت میان آنها را (Hume, 2007: p. 74). از اینرو، اصل علیت - که در قلب تمام علوم طبیعی قرار دارد - دیگر از منظر هیوم، غیرقابل دفاع بود. او در نهایت به این نتیجه رسید که باور ما به علیت، عادت‌ی ذهنی است که از تکرار تجربه حاصل شده است، نه معرفتی موجه (Ibid, pp. 75-76).

اینجاست که کانت وارد صحنه میشود و در مقدمه نقد عقل محض، جمله‌یی کلیدی بیان میکند: «این پژوهش که چگونه ممکن است احکام ترکیبی پیشینی وجود داشته باشند، مسئله‌یی است که تمام عقل نظری را دربرمیگیرد» (Kant, 1998: p. 1). کانت خود را کسی معرفی میکند که با مطالعه آثار هیوم «از خواب جزم‌اندیشی بیدار شده است» (Ibid, p. 46). او نه به بازگشت کامل به عقل‌گرایی باور دارد و نه شکاکیت تجربه‌گرایانه را میپذیرد، بلکه میکوشد از طریق روشی جدید - یعنی فلسفه استعلایی -

امکانی برای فهم بنیادهای پیشینی شناخت و علم فراهم کند. او در این چارچوب، این پرسش را پیش میکشد که چگونه میتوان گزاره‌هایی داشت که هم شناختی جدید ایجاد کنند (یعنی ترکیبی باشند) و هم بدون تجربه، صادق باشند (پیشینی باشند)؟ زیرا بباور او، بسیاری از گزاره‌های علمی - مثلاً در حساب و فیزیک - از این‌سختند (کانت، ۱۳۹۱: ۸۹). برای مثال، گزاره « $5+7=12$ » به این دلیل ترکیبی است که مفهوم عدد ۱۲ در هیچیک از مفاهیم ۷ یا ۵ بنتهایی مستتر نیست؛ با این حال، این گزاره پیشینی نیز هست، زیرا نیازی به مشاهده ۵ سیب یا ۷ سیب ندارد تا درستی آن را بفهمیم، بلکه با شهود عددی پیشینی، میتوان آن را فهمید (همان: ۹۷). در واقع کانت با طرح این قضایا، میخواهد نشان دهد که ذهن انسان نه تنها دریافت‌کننده منفعل داده‌های تجربی نیست، بلکه فعالانه ساختارهایی را بر داده‌ها تحمیل میکند تا آنها را به تجربه‌ی یکپارچه و قابل فهم تبدیل کند. بیان دیگر، ذهن پیش از تجربه به ابزارهایی مجهز است که آن را برای دریافت تجربه آماده میسازند. این ابزارها یا ساختارها، همان «صورت‌های پیشینی حس» (زمان و فضا) و «مقولات فاهمه» (همچون علیت، وحدت، کلیت، امتناع و...) هستند (Kant, 1998: pp. 64-66).

نکته‌ی که اهمیت این پرسش را دوچندان میکند، اینست که بدون وجود چنین گزاره‌هایی، امکان علم بمعنای دقیق آن از بین میرود. علوم طبیعی، بویژه فیزیک نیوتنی که کانت به آن توجهی خاص دارد، بر احکام کلی، ضروری و مستقل از تجربه خاص استوارند (Allison, 2004: pp. 120-125; Smith, 2012: p. 33)؛ اما اگر همه احکام ما صرفاً پسینی و وابسته به تجربه باشند، هرگز به قطعیت و کلیت نخواهند رسید، زیرا تجربه همیشه جزئی، متغیر و وابسته به شرایط خاص است.

بنابراین، کانت نظریه‌ی ارائه میدهد که میتوان آن را «انقلاب کپرنیکی در فلسفه» در نظر گرفت. همانگونه که کپرنیک در نجوم پیشنهاد کرد که بجای چرخش اجرام به دور زمین، زمین به دور خورشید میچرخد، کانت نیز پیشنهاد میکند که بجای آنکه فرض کنیم ذهن باید خود را با اشیاء خارجی منطبق سازد، اشیاء تجربه‌شده باید با ساختارهای پیشینی ذهن منطبق باشند (کانت، ۱۳۹۶: ۱۲۴-۱۲۲). در این راستا، پرسش از امکان قضایای

۹۵



عزیزوکیلی، منفرد؛ مطالعه تطبیقی قضایای ترکیبی پیشینی کانت...

سال ۱۶، شماره ۳
زمستان ۱۴۰۴
صفحات ۱۱۲-۹۱

ترکیبی پیشینی، نقطه عزیمت کانت برای بنیانگذاری نظامی نوین در شناخت‌شناسی، متافیزیک و فلسفه علم است. بی‌اور او، تنها در سایه تبیین این نوع قضایاست که میتوان از عقل نظری در برابر شکاکیت محافظت کرد و مشروعیت علوم تجربی و ریاضی را تضمین نمود (Allison, 2004: pp. 120-123).

۲-۱. تمایز میان قضایای تحلیلی و ترکیبی، و پیشینی و پسینی

برای درک صحیح نظریه کانت درباره قضایای ترکیبی پیشینی، ضروری است ابتدا تمایزات بنیادینی را که وی در نقد عقل محض میان انواع مختلف گزاره‌ها ترسیم کرده، با دقت بررسی کنیم. او در بخش ابتدایی کتاب خود، دو نوع تمایز مفهومی ارائه میدهد: تمایز نخست، میان قضایای تحلیلی و قضایای ترکیبی است و تمایز دوم، میان قضایای پیشینی و قضایای پسینی. کانت معتقد است این تمایزها بنیان معرفت‌شناسی جدید را شکل میدهند و درک نادرست از آنها، سبب سردرگمیهای فلسفی بی‌عمیق شده است (Kant, 1998: pp. 3-10).

تمایز تحلیلی/ ترکیبی: این تمایز، ناظر به رابطه میان محمول و موضوع در یک گزاره است. قضیه تحلیلی، قضیه‌یی است که در آن محمول بطور ضمنی در مفهوم موضوع مندرج است. صدق چنین گزاره‌یی تنها به تحلیل مفهوم موضوع بستگی دارد و نیازی به افزودن هیچ اطلاعات تازه‌یی ندارد؛ مثلاً گزاره «همه مجردها ازدواج نکرده‌اند»، تحلیلی است، زیرا مفهوم «ازدواج نکرده» بخشی از تعریف «مجرد» است (کانت، ۱۳۹۶: ۹). در مقابل، قضیه ترکیبی گزاره‌یی است که در آن محمول چیزی را به موضوع می‌افزاید که در تعریف آن وجود ندارد؛ مانند گزاره «این کتاب سنگین است» یا «مجموع زوایای مثلث برابر ۱۸۰ درجه است». در اینگونه گزاره‌ها، فهم صدق آنها نیازمند ترکیب مفاهیم و اطلاعاتی فراتر از تحلیل صرف موضوع است (همان: ۱۰). کانت در این زمینه تحت تأثیر لایبنیتس و بویژه هیوم بود (Leibniz, 1996: p. 361; Hume, 2007: p. 38)، اما با افزودن بعد دوم، یعنی پیشینی/ پسینی، چارچوبی جدید خلق کرد (Bonjour, 1998: pp. 7-11).

تمایز پیشینی / پسینی: این تمایز، به منبع اعتبار و شناخت گزاره مربوط است. فضایای پیشینی، قضایایی هستند که مستقل از تجربه، صادقند (کانت، ۱۳۹۶: ۱۲)؛ یعنی ذهن انسان میتواند پیش از هرگونه مشاهده یا آزمایش تجربی، صدق این گزاره را درک کند (Casullo, 2003: p. 45). گزاره «هیچ شیئی نمیتواند همزمان وجود داشته باشد و وجود نداشته باشد»، نمونه‌یی از این نوع قضایاست. این قضیه، حتی بدون دیدن هیچ شیئی نیز قابل فهم و صادق است. فضایای پسینی، قضایایی هستند که وابسته به تجربه‌اند و بدون رجوع به تجربه نمیتوان صدق یا کذب آنها را تعیین کرد. برای مثال، «این میز، قهوه‌یی است» یا «برف، سرد است». این گزاره‌ها تنها از راه مشاهده مستقیم قابل شناختند و نمیتوان پیش از تجربه به آنها یقین داشت (کانت، ۱۳۹۶: ۱۳).

با ترکیب این دو تمایز، کانت چهار نوع قضیه را از هم متمایز میسازد: (۱) تحلیلی پسینی، همانند «همه مجردها، ازدواج نکرده‌اند»؛ (۲) ترکیبی پسینی، مثل «این سنگ، گرم است» یا «آب در دمای صفر درجه یخ میزند»؛ (۳) تحلیلی پیشینی، که از نظر کانت ممکن نیست و مصداق ندارد، زیرا تحلیلی بودن، یعنی پسینی بودن؛ (۴) ترکیبی پیشینی، نظیر « $5 + 7 = 12$ » یا «هر حادثه‌یی علتی دارد».

نکته بنیادین در نظام کانت اینست که توجه ما باید بر روی دسته چهارم، یعنی فضایای ترکیبی پیشینی متمرکز شود، چراکه: (۱) این نوع قضایا، اطلاعاتی تازه به ما میدهند (ترکیبند). (۲) صدق آنها، نیازمند تجربه نیست (پیشینند). (۳) اساس علوم دقیق و شناخت یقینند (Bealer, 1998: p. 224; McDowell, 1994: pp. 85-87). کانت تأکید میکند که مثال بارز این نوع قضایا در ریاضیات و فیزیک نظری یافت میشود. در گزاره «خط مستقیم، کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه است»، مفهوم «کوتاه‌ترین فاصله» در تعریف «خط مستقیم» نیست، بنابراین قضیه ترکیبی است، اما صدق آن نیازی به تجربه ندارد، چراکه ما آن را از طریق شهود فضایی میفهمیم، بنابراین، پیشینی است (Kant, 1998: p. 45). همچنین گزاره «هر تغییری علتی دارد»، نمونه‌یی از قضیه ترکیبی پیشینی در فیزیک است، زیرا در تعریف «تغییر»، لزوماً «علت» وجود ندارد، اما ذهن ما بنحوی استعلایی، اصل علیت را پیش از تجربه به هر تغییر تحمیل میکند. این

گزاره، نه از تجربه می‌آید و نه تحلیلی است، بلکه از توان ذهن برای سازماندهی داده‌های حسی ناشی می‌شود (Ibid, p. 46).

اهمیت این تمایز در نظام فلسفی کانت: تمایز دقیق میان این چهار نوع قضیه، نه صرفاً یک دسته‌بندی منطقی، بلکه مقدمه‌یی بر نظامی کامل در شناخت‌شناسی است. کانت از این راه، می‌خواهد نشان دهد که عقل انسان با ساختارهایی خاص به دنیا نگاه میکند. این ساختارها (شکل‌های پیشینی حس و مقولات فاهمه) هستند که قضایای ترکیبی پیشینی را ممکن می‌سازند و به تجربه معنا می‌بخشند. از نظر کانت، اگر این نوع قضایا، وجود نداشت، نمیتوانستیم به شناختی دست یابیم که هم ضروری باشد و هم توسعه‌بخش. در این صورت، همهٔ علوم یا به سطح تجربه‌گرایی تقلیل می‌یافتند (و در نتیجه کلیت و ضرورت خود را از دست میدادند) یا صرفاً گزاره‌های منطقی و تهی از محتوا باقی میماندند (قضایای تحلیلی صرف) (Smith, 2003, pp. 41-46).

۳-۱. ساختار شناخت استعلایی در فلسفه کانت

در اندیشه کانت، پاسخ به پرسش «چگونه قضایای ترکیبی پیشینی ممکنند؟» مستلزم بررسی چیزی است که او آن را شناخت استعلایی مینامد. واژه «استعلایی» (ترانساندنتال)، در اصطلاح کانتی، بمعنای بررسی شرایط امکان شناخت است، نه بمعنای فراتر از تجربه در معنای سنتی (Guyer, 1987: pp. 30-33). او در پیشگفتار چاپ دوم نقد عقل محض در تعریف شناخت استعلایی مینویسد: «آنچه نه با اشیاء بلکه با شیوهٔ شناخت ما از اشیاء، تا آنجاکه این شناخت باید پیشینی ممکن باشد، سروکار دارد» (Kant, 1998: p. 136). یعنی او بجای اینکه از خود بپرسد «شناخت چیست؟»، از خود می‌پرسد: چه شرایطی باید در سوژه (ذهن انسان) وجود داشته باشد تا شناختی ممکن شود که هم کلی و هم ضروری باشد؟ در پاسخ به این پرسش، کانت ساختار شناخت را به دو مؤلفهٔ اصلی، تقسیم میکند: شهود و فاهمه (کانت، ۱۳۹۶: ۱۰۳-۱۰۲).

شهود: باور کانت، هر شناختی با شهود آغاز میشود. منظور او از شهود، تجربهٔ مستقیم و بیواسطه از اشیاء نیست، بلکه ساختاری ذهنی است که تجربه را ممکن می‌سازد. او معتقد

است تمام داده‌های حسی باید در چارچوب دو صورت پیشینی شهود، سازمان یابند: فضا (مکان) و زمان. **مکان** صورت شهود بیرونی است؛ یعنی تمام اشیائی که ما بصورت خارجی درک میکنیم، در چارچوب مکان قرار میگیرند. **زمان** صورت شهود درونی است؛ یعنی حتی حالات درونی (احساسها، افکار، اراده‌ها) نیز در قالب زمان به ذهن ارائه میشوند (همو، ۱۳۸۳: ۷۵). بتعبیر دیگر، ذهن انسان با ساختارهایی از پیش تعیین شده به جهان نگاه میکند. اشیاء برای ما تنها به این دلیل تجربه‌پذیرند که در چارچوب مکان و زمان قرار میگیرند (هارتنامک، ۱۳۸۷: ۱۵). این نظریه، نقطه مقابل دیدگاه سنتی است که مکان و زمان را ویژگی‌هایی عینی و مستقل از ذهن میداند.

در نتیجه، گزاره‌هایی مانند «خط مستقیم، کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه است» در هندسه اقلیدسی، از نظر کانت، ترکیبی پیشینند، زیرا از شهود مکانی پیشینی حاصل میشوند نه از تجربه تجربی یا صرف تحلیل مفاهیم.

فاهمه: اما شهود بتنهایی برای شناخت کافی نیست؛ شهود فقط داده خام را به ما عرضه میکند. این داده‌ها باید در ذهن پردازش شوند تا بصورت حکم و شناخت درآیند. این وظیفه، بر عهده فاهمه است (کانت، ۱۳۹۶: ۱۷۱). فاهمه، توانایی ذهن برای «قضاوت» است. کانت برای فاهمه دوازده مقوله پیشینی قائل است که بعنوان مفاهیمی پایه، ساختار همه تجربه‌ها را تشکیل میدهند (همان: ۱۷۹). مقولاتی همچون علیت، امکان، ضرورت، وحدت، و... ساختارهایی هستند که ذهن برای سازماندهی شهود بکار میبرد. برای مثال، تجربه ما از «رویدادها»، تنها زمانی بشکل منطقی درمی‌آید که آنها را از طریق مقوله «علیت» بفهمیم؛ یعنی ذهن ما مفهوم «علت» را از خود به تجربه تحمیل میکند و این تحمیل، شرط امکان تجربه منظم و قانونمند است.

ترکیب شهود و مقوله: شناخت از نظر کانت، تنها زمانی بوجود می‌آید که دو مؤلفه با هم ترکیب شوند: شهود حسی که داده خام را در مکان و زمان فراهم میکند و مقولات فاهمه که این داده‌ها را از طریق مفاهیم پیشینی نظم میدهند. او در اینباره جمله‌ی مشهور دارد: «افکار (فاهمه) بدون محتوا، تهیند؛ شهود بدون مفاهیم، کور

است» (Kant, 1998: p. 93). یعنی اگر فقط مقولات را بدون تجربه داشته باشیم، آنها صرفاً فرمهایی بیمحتوا هستند (مانند بازی با مفاهیم انتزاعی) و اگر فقط شهود را بدون مقولات داشته باشیم، هیچ نظمی در ادراک نخواهیم داشت (تجربه‌ی کور و بیساختار). ترکیب این دو در فرایندی بنام «تألیف استعلایی» صورت می‌گیرد که در آن، ذهن بشکل فعال، داده‌های شهودی را در قالب مفاهیم معین سازماندهی میکند. نتیجه این فرایند، شناختی است که در عین ضرورت، کلیت و انسجام، توانایی توسعه معرفت را دارد؛ یعنی همان قضایای ترکیبی پیشینی (Casullo, 2003: p. 110).

۲. محمولات عرضی لازم در فلسفه ملاصدرا

۲-۱. حیثیات مختلف در تقسیم قضایا

قرنها پیش از کانت و برای اولین بار، در آثار فیلسوفان مسلمان پاسخ پرسشها و شبهات کانت بشکلی منطقی و مستدل بیان شده است. البته برای رسیدن به تمامی اهداف و نیز برای دستیابی به تمایزات منطقی و شناخت شناسی مورد نظر، باید تقسیمهایی گوناگون را بکار برد که تمام این تقسیمات در آثار فلسفی و منطقی فلاسفه مسلمان بچشم میخورد (غفاری، ۱۳۹۰: ۲۲۸). بنظر می‌آید تقسیمات مطرح در آثار فلاسفه مسلمان، این امکان را دارد که به تمام درخواستها و پرسشهای مطرح شده درباب گزاره‌های ترکیبی و تحلیلی، پاسخ دهد.

۲-۲. تعریف و تمایز محمولات در فلسفه ملاصدرا

در فلسفه اسلامی و در خلال مسائلی همچون حمل اولی ذاتی یا حمل شایع صناعی (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۳۴۴؛ همو، ۱۳۹۱: ۱۰)، عرض لازم (شهرزوری، ۱۳۷۳: ۴۴)، ذاتی باب برهان (ابن‌سینا، ۱۴۳۳: ۱۲۸) و... از محمولاتی بحث شده که از لحاظ مفهومی، با موضوع خود متفاوتند اما بنحو ضروری بر موضوع حمل میگردند. صدرالمتألهین به محمولاتی باور داشته که دارای دو ویژگی هستند: ۱- ذاتی باب ایساغوجی - یا همان تحلیلی کانت - نبوده؛ ۲- حملشان بر موضوعاتشان ضروری است. با کمی دقت، متوجه میشویم که این نوع از

۱۰۰



محمولات ویژگیهای گزاره‌های ترکیبی و پیشینی را که همان ضرورت و کلیت است، دارند. ملاصدرا در اینباره میگوید:

حمل ذاتی، حملی است که در آن، موضوع هم در عنوان و هم در ذات، همانند محمول است؛ اگر میان آن دو از حیث اجمال و تفصیل، تفاوتی است، نتیجه‌اش آنست که حمل مفید فایده است والا مفید نیست. حمل عرضی و شایع آن است که موضوع قضیه از افراد محمول است، حال آن محمول میخواهد ذاتی درون موضوع بوده یا عرضی خارج از موضوع باشد. [نکته دیگر اینکه] در اولی، حمل، بالذات است و در دومی، حمل، بالعرض است. و محمول عرضی یا لازم است - یا هم در خارج و هم در وهم (مانند زوایای سه‌گانه مثلث) یا فقط در خارج و نه در وهم (مانند سیاهی انسان زنگی و سیاهی فیل) یا فقط در وهم و نه در خارج (مانند کلیت برای انسان). یا مفارق است که یا دائم است یا غیر دائم، و غیر دائم یا سریع الزوال است (مانند غضب حلیم) یا بطیئ الزوال است (مانند حلم حلیم). و همه عرضیات با ذاتی متفاوتند، از یکسو در تقدم ذاتی و تقومش، و از سوی دیگر، با خروج عرضیات و تأخرشان. عرضی لازم نوع اول (که هم در خارج موجود است و هم در وهم) با ذاتی مشترک است، در وجوب نسبت و در عدم تعلیلش به یک امر خارجی (ملاصدرا، ۱۳۹۱: ۱۰).

محمولات ذاتی (تحلیلی): محمولات ذاتی یا تحلیلی از نظر صدرالمتألهین،

صفاتی هستند که در ذات موضوع مستترند و بنوعی جزو تعریف موضوع محسوب میشوند. همانطور که در منطق ارسطویی نیز مطرح شده است، این نوع محمولات، سبب تحلیل معنای موضوع میشوند و معرفتی تازه ایجاد نمیکنند (همو، ۱۳۸۳: ۳۴۵). برای مثال، گزاره «انسان حیوان ناطق است»، قضیه‌ی تحلیلی بشمار می‌آید که در آن «حیوان ناطق» محمولی ذاتی است و معرفتی جدید نسبت به موضوع انسان، نمی‌افزاید، بلکه ذات او را تبیین میکند.

۱۰۱

محمولات عرضی غیر لازم: این نوع محمولات از نظر ملاصدرا، صفاتی هستند که بصورت عرضی و بدون ضرورت بر موضوع حمل میشوند. ملاصدرا در آثار خود از این محمولات بعنوان «صفات عرضی قابل تغییر» نیز یاد کرده که وجود یا عدم آنها، تأثیری بر ماهیت موضوع ندارد (همانجا). مثلاً «قد بلند بودن» یا «رنگ داشتن» صفاتی است که میتوانند دربارهٔ یک انسان یا یک شیء، صادق باشند یا نباشند، بدون اینکه برای آن موضوع ذاتی و ضروری باشند.

محمولات عرضی لازم: محمول عرضی لازم در فلسفهٔ ملاصدرا مفهومی است که هم پیچیدگی فلسفی دارد و هم کاربردی گسترده در فهم وجود و شناخت. او معتقد است برخی محمولات، هرچند ذاتی نیستند، اما بشکل ضروری بر ذات موضوع حمل میشوند، بطوریکه جدا کردن آنها از موضوع، موجب نقصان یا حتی محال شدن موضوع میشود (همانجا). از این حیث، حمل ذاتی او با قضایای تحلیلی کانت قابل تطبیقند؛ بویژه در جاییکه محمول، عرضی موضوع است نه ذاتی آن. بهمین دلیل صدرالمآلهین گروهی از این محمولات را با آنکه مؤخر از ذات و بیرون از آن هستند، ضروری موضوع میدانند و این، همان چیزی است که کانت در پی یافتنش بود. با وجود این، برای تحقق تطبیق کامل میان گزاره‌های تألیفی پیشینی و محمولات عرضی لازم، بررسی مفهومی با عنوان «مسائل علوم» ضروری بنظر میرسد. چنانکه روشن است، هر علم دارای موضوع خاص خود است و «مسائل علوم» بعنوان عوارض ذاتی آن موضوع، جزء جداناپذیر ساختار معرفتی آن علم محسوب میشوند (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۶۲: ۳۵). بعبارت دیگر، بدلیل آنکه قضایای هر دانشی، باید ضروری و یقین آور باشند، مسائل علوم، محمولاتی لازم و بیواسطه برای موضوع دانش مذکور هستند.

دو احتمال برای محمول لازم وجود دارد: (۱) اگر بین موضوع یک گزاره و محمول لازم، اتحاد مفهومی وجود داشته، بنظر کانت، گزاره، تحلیلی بوده و محمول آن نیز ذاتی باب ایساغوجی است؛ مانند قضیهٔ «الانسان حیوان ناطق». در این حالت با دو مشکل مواجهیم: یکی آنکه برای بشر توسعهٔ علمی بوجود نخواهد آمد، چون در اینجا فقط ذاتیات موضوع را بواسطهٔ محمول، بصورتی گسترده‌تر بیان کرده‌ایم و این همان بحثی است که کانت آن را

۱۰۲



«بیفایده بودن قضایای تحلیلی» مینامد. مشکل دوم آنست که بدلیل محدود بودن ذاتیات هر موضوع، تعداد مسائل و مباحث علمی به ذاتیات موضوع منحصر میشوند. نتیجه آنکه، مسائل علوم از این نوع محمولات نیستند. (۲) اگر بین موضوع علم و محمولات آن، اتحاد مفهومی وجود نداشته، پس به چه دلیل بر موضوع قضیه بصورت قطعی و ضروری حمل میگردند؟ دلیل آنکه گفته میشود باید بر موضوع خود با قطعیت و ضرورت حمل گردند، آنست که «ضرورت» و «قطعیت» از ویژگیهای گزاره‌های علمی هستند و اگر این دو نباشند، دیگر علم، یقین‌آور نیست.

شیخ‌الرئیس بمنظور تشریح چگونگی ممکن بودن گزاره‌هایی که در آنها محمول لازم، هم ذاتی است و هم ضروری موضوع خود است، دو گونه را بیان میکند:

محمول لازمی که غیر مقوم است، محمولی است که بدنبال ماهیت می‌آید؛ اما این محمول بعنوان بخشی از ماهیت محسوب نمیشود (این محمول از دیدگاه کانت، محمولی غیرتحلیلی است). درست است که محمول مقوم نیز محمولی لازم است؛ [توضیح آنکه] برای مثال، تساوی زوایای مثلث با دو قائمه که این [تساوی] از اموری است که در وقت مقایسه بشکل وجوبی به مثلث میبوند؛ ولی بعد از آنکه آن مثلث بوسیله اضلاع خویش، تقوم پیدا کرد و اگر این قسم از محمولات، مقوم میبوند (یا همان محمول تحلیلی از دیدگاه کانت)، هر آن، مثلث و هر چیزی که مانند مثلث است، از مقولاتی بینهایت تشکیل می‌یافت (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱/ ۵۰).

ابن‌سینا در عبارات بالا از محمولهایی سخن میگوید که هم ضروری و پیشینی هستند و هم تألیفی؛ چون این نوع محمولات، بدون نیاز به عین و فقط توسط مقایسه‌یی ذهنی کسب میشوند. این همان امری است که کانت در پی آن بوده است (اعوانی، ۱۳۸۶: ۵۱-۳۶).

نکته دیگری که شاید در ذهن انسان پرسش ایجاد کند، اینست که به چه علت، میتوان از این برداشت، در فلسفه بهره برد و استفاده کرد؟ در پاسخ باید گفت قضایایی که آنها را اولیات مینامند، بطور قطع، عقلی هستند و ما نمیتوانیم عمل و فعل عقل را به مباحث تحلیل

۱۰۳



عزیزوکیلی، منفرد؛ مطالعه تطبیقی قضایای ترکیبی پیشینی کانت...

سال ۱۶، شماره ۳
زمستان ۱۴۰۴
صفحات ۱۱۲-۹۱

زبانی و امثال آن تقلیل دهیم. یا ما باید قبول کنیم که عقل توانایی کشف حقیقت و واقع را دارد، یا آنکه عقل را بطور کامل از حوزه شناخت و معرفت بیرون کنیم. اگر ما عقل را بعنوان قوه آگاهی بپذیریم، در خواهیم یافت که گزاره‌هایی مبناییتر و اصولیتر از اولیات در عقل، موجود نیست؛ بویژه اصل امتناع اجتماع نقیضین، چون هر نوع تحلیل و تجزیه عقلی به آن وابسته‌اند (غفاری، ۱۳۹۶: ۲۴۶).

اما پرسشی که در اینجا به ذهن متبادر میشود اینست که معیار ضرورت منطقی یک قضیه، لزوم بوجود آمدن اجتماع نقیضین در صورت نقض آن قضیه است. سؤال اینجاست که این ملاک، چگونه میتواند در این مسئله، اعمال گردد؟ در پاسخ باید گفت: در آثار پیشینیان در اینباره مسئله‌ی مستقل مطرح نشده است، اما جواب اینگونه است که برخی اوقات، موضوع قضیه را بتنهایی مورد توجه قرار میدهیم که در این حالت، فقط ذاتیات باب ایساغوجی موضوع را مشاهده میکنیم، اما برخی اوقات هم میتوان به موضوع، دید نسبی داشت. در این وضعیت، موضوع قضیه، دارای احکامی جدید میگردد. میتوان گفت در این حالت با یک ذات و ماهیت جدید مواجهیم که دارای ویژگیهای مخصوص به خود است. سپس به حالت اول باز میگردیم و مشاهده میکنیم که این احکام در این حالت، موجود نیستند. نتیجه جمعبندی این دو رویکرد اینست که هر موضوع، دو محمول ضروری دارد: تحلیلی و ترکیبی؛ یعنی بر موضوع، گاهی محمول ترکیبی حمل میگردد و گاهی محمول تحلیلی (همو، ۱۳۹۰: ۲۳۹).

برتری این روش نسبت به راه حل کانت، اینست که از نظر صدرالمتألهین، بمنظور حمل یک مفهوم بر مفهوم دیگر، نیازی به واسطه شدن زمان و مکان و نیز شهود کانتی نیست.

۳-۲. امتناع اجتماع نقیضین

قضیه «اجتماع نقیضین محال است»، میتواند بعنوان یکی از بهترین مثالها برای گزاره تحلیل مفهومی در نظر گرفته شود. بیاور کانت، این قضیه اساس همه احکام تحلیلی است و نزد او این احکام که همچون حلقه‌های زنجیر برای رسیدن به قضایای ترکیبی است، از جایگاهی ویژه برخوردارند (کانت، ۱۳۹۶: ۲۴۱).

تنها راهی که میتوان برای تعیین اینکه یک قضیه، تحلیلی است یا تألیفی، پیمود، اینست که به خود گزاره بنگریم و ارتباط میان موضوع و محمول را مورد توجه قرار دهیم. حال بیاید گزاره بالا را مورد ارزیابی قرار دهیم. هنگامیکه ما مفاهیم «اجتماع نقیضین» و «محال» را بررسی میکنیم، درمی یابیم که مفهوم محال در مفهوم اجتماع نقیضین، مندرج نیست و همچنین بعکس؛ یعنی مفهوم اجتماع نقیضین نیز در مفهوم محال، مندرج نیست. پس هیچکدام در دیگری وجود ندارد، زیرا معنای نقیضین اینست که وجود و عدم وجود امری بخواهد با هم جمع گردد (ابوترابی، ۱۳۹۴: ۲۳۷). پس اگر دقت شود میبینیم که بدون در نظر گرفتن لوازم معنایی اجتماع نقیضین، محال بودن را نمیتوان بر آن حمل کرد. در اینجا دو راه وجود دارد. (۱) این گزاره را تحلیلی بدانیم. در این حالت، باید تعریف قضیه تحلیلی را تغییر دهیم و لوازم مفهوم موضوع قضیه را نیز قبول کنیم. اگر این کار را صحیح بدانیم، پس قضایایی مانند «هر حادثی نیازمند علتی است» یا « $۵+۷=۱۲$ » دیگر نیازی به شهود شدن ندارند و مطلبی که فلاسفه اسلامی درباره تحلیل مفهومی در اولیات مطرح کردند، به اثبات میرسد. (۲) از قول کانت گفته شود که حتی اصل امتناع تناقض، هنگامی پذیرفته است که بتوان آن را شهود کرد (کانت، ۱۳۹۶: ۱۰۰). اما بنظر این سخن برای اکثر مردم که از قضا، کانت برای آنها احترامی فراوان قائل است، غیر قابل قبول است و اینگونه نیست که برای درک گزاره «اجتماع نقیضین محال است»، باید شهودی در کار باشد، بلکه هر فکر و اندیشه سالمی که این گزاره برای او تبیین گردد، بدون اینکه بخواهد به چیزی خارج از مفهوم موضوع و محمول رجوع کند، به نسبت میان این دو حکم خواهد کرد.

۱۰۵

ابطال ادعای کانت: صرفنظر از صحت یا عدم صحت کلام ملاصدرا، کمترین مسئله‌یی که از این طریق اثبات میشود، ابطال ادعای کانت بعنوان اولین کسی است که به تمایز و تفاوت میان گزاره‌های ترکیبی و تحلیلی نایل شده است. خواجه نصیر در تشریح عبارات ابن‌سینا میگوید:



عزیزوکیلی، منفرد؛ مطالعه تطبیقی قضایای ترکیبی پیشینی کانت...

خواستۀ شیخ [از این مسئله]، به اثبات رساندن وجود لوازم بینی [برای موضوع قضیه] است که رفع آنها [آن لوازم] در ذهن ممتنع است؛ هر چند وضع ملزومات آن لوازم در ذهن، ممکن خواهد بود؛ بدلیل آنکه بعضی از منطقیان در لوازم، وجود امری که رفعش ممتنع است را انکار میکنند و هر چیزی را که در ذهن، رفعش ممتنع است را ذاتی قلمداد میکنند (طوسی، ۱۳۷۵: ۱ / ۵۱).

از سوی دیگر، محمول لازم به اقسامی همچون بیواسطه و باواسطه، بین و غیربین و... تقسیم میشود؛ هرچند بررسی تفصیلی این اقسام، خارج از حوزه مقاله حاضر است. مطلب مهم و قابل توجه اینست که صرفنظر از تفاوتی که در کلام ابن سینا و ملاصدرا وجود دارد، یک شیء، دو نوع محمول لازم و ضروری دارد: لازم مقوم و لازم غیرمقوم؛ هر دو محمول بشکل ضروری بر موضوع خود حمل میگردند. در لازم مقوم، بدون اینکه ما مقایسه‌یی را بین مفهوم شیء و دیگر مفاهیم داشته باشیم، آن لازم بر شیء حمل میشود؛ مثلاً در قضیه «حیوان، حیوان است» یا «انسان، حیوان ناطق است»، البته به حمل اولی. این نوع محمول لازم در قضایا، تشکیل دهنده همان قضایای تحلیلی کانت هستند. اما لازم غیرمقوم، هنگامی است که مفهوم شیء را با دیگر مفاهیم در ذهن مقایسه کنیم و سپس بر موضوع قضیه حمل کنیم؛ مانند قضیه «۳ نصف ۶ است». این نصف بودن ۳، لازم مقوم ۳ نیست، ولی زمانی که ۳ را با ۶ مقایسه میکنیم، این نصف بودن بنحو ضروری و قطعی بر آن حمل میشود و این، همان قضایای ترکیبی نزد کانت است.

بنابراین، فلسفه صدرایی، دارای قضایایی است که هم ترکیبی، هم ضروری و هم پیشینی

هستند.

۱۰۶

نکته دیگر اینکه کانت میگوید هر گزاره‌یی که پیشینی است، باید ضروری باشد، اما برای این مطلب هیچ دلیلی نیاورده است (Ruja, 1936: p. 27). بنظر می‌آید ضروری بودن جزو ویژگیهای گزاره‌های پیشین نیست، زیرا مثلاً چیزی که بوسیله نظریه احتمالات اثبات میشود را نیز میتوان پیشینی دانست (ابوترابی، ۱۳۹۴: ۲۹۷). از سوی دیگر، فرض که



گزاره‌های پیشینی، ضروری باشند؛ این گزاره‌ها زمانی ارزشمند و مفید هستند که از جهان خارج خبر دهند، اما اگر اشیاء فی‌نفسه و جهان خارج بهیچوجه برای ما قابل شناسایی نباشند، این ضرورت چه مسئله‌یی را حل میکند؟

مطلب دیگر آنکه، این قضایا، بر اساس مباحث اصالت وجود، همچون قضایای کانت، جدا از عالم خارج نیستند و اشکالاتی که به تقسیم کانت از گزاره‌های ترکیبی پیشین وارد است، در اینجا وارد نیست.

نکته مهم آنست که ملاصدرا مسئله منطقی حمل را با قضایای فلسفی و شناخت‌شناسی پیوند میدهد، ولی در عین اینکه فرض وجود قضایای ترکیبی پیشینی کانت را تأیید میکند، در تفسیر تعبیر «پیشین و ضروری»، با کانت اختلاف نظر دارد و بجای رسیدن به فلسفه استعلایی یا ترانساندانتال، به حکمت متعالیه میرسد.

۳. بررسی تطبیقی قضایای ترکیبی پیشینی کانت و محمولات عرضی

لازم ملاصدرا

یکی از مسائل کلیدی در فلسفه شناخت، شناخت چگونگی تحقق دانش و ضرورت گزاره‌هایی است که دانش را ممکن میسازند. در این راستا، هر دو فیلسوف برجسته، ایمانوئل کانت و ملاصدرا، با رویکردهایی متفاوت، به بررسی مفاهیمی پرداخته‌اند که اساساً به «ضرورت معرفتی» و «توسعه دانش» مربوط میشود. در این بخش، ضمن بازخوانی نکات مهم هر دو نظریه، به تحلیل تطبیقی آنها میپردازیم تا بتوانیم قرابتها، تمایزها و تأثیرهای متقابل احتمالی آنها را بشناسیم.

۱۰۷

۱-۳. تطبیق مفهومی: ماهیت و ساختار

یکی از نقاط حساس و بنیادین در بررسی تطبیقی بین نظریه کانت و ملاصدرا، فهم عمیقتر ماهیت و ساختار محمولات عرضی لازم در حکمت متعالیه و تطبیق آن با قضایای ترکیبی پیشینی کانت است. هرچند در ظاهر، این دو مفهوم مشابهند، زیرا هر دو بر ضرورت و کلیت و همزمان، افزودن معرفت جدید به شناخت تأکید دارند، اما



عزیزوکلی، منفرد؛ مطالعه تطبیقی قضایای ترکیبی پیشینی کانت...

سال ۱۶، شماره ۳
زمستان ۱۴۰۴
صفحات ۹۱-۱۱۲

تمایزاتی بنیادین در نوع ضرورت و بنیان فلسفی آنها وجود دارد که باید با دقت و تفصیل واکاوی گردد. کانت قضایای ترکیبی پیشینی را بعنوان گزاره‌هایی تعریف میکند که معرفتی جدید به ما میدهند و در عین حال، ضرورت دارند، اما این ضرورت در چارچوب ساختارهای ذهنی و شرایط امکان شناخت عقلانی است (کانت، ۱۳۸۳: ۷۵). عبارت دیگر، برای کانت ضرورت معرفتی محدود به شرایط ذهنی است که انسان در آنها قادر به شناخت است و گزاره‌های ترکیبی پیشینی، این شرایط را تعیین میکنند (Allison, 2004, p. 130). اما ملاصدرا، ضرورت را در ذات واقعیت میجوید، بگونه‌یی که ضرورت، وابسته به وجود و هستی موضوع است نه صرفاً نحوه شناخت ذهنی که جدا از عالم خارج است. بیان دیگر، وی معرفت را مطابقت ذهن با خارج میداند (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۸۹). این نوع ضرورت را میتوان «ضرورت وجودشناسانه» نامید که گامی فراتر از «ضرورت معرفتی» کانت است.

۲-۳. پیامدهای فلسفی تطبیق قضایای ترکیبی پیشینی کانت و محمولات عرضی لازم ملاصدرا

تطبیق مفهومی و تحلیلی میان قضایای ترکیبی پیشینی کانت و محمولات عرضی لازم صدرالمتألهین نه تنها به درک عمیقتر هر دو نظام فلسفی کمک میکند، بلکه پیامدهای گسترده و مهمی در حوزه فلسفه، معرفت‌شناسی و فلسفه وجود بدنبال دارد. در این بخش به مهمترین پیامدهای این تطبیق میپردازیم.

بازتعریف بنیادهای امکان شناخت و علم: یکی از پیامدهای مهم تطبیق این دو مفهوم، بازشناسی و بازتعریف بنیادهای امکان شناخت علمی و فلسفی است. کانت با معرفی قضایای ترکیبی پیشینی، نشان داد که شناخت علمی بدون وجود گزاره‌هایی که هم جدید و هم ضروری باشند، غیرممکن است. از سوی دیگر، ملاصدرا با مفهوم محمولات عرضی لازم بنوعی معادل وجودشناسانه این بنیادها را مطرح میکند که بجای تمرکز صرف بر ساختار ذهنی، بر واقعیت وجودی موضوعات تأکید

دارد. این تطبیق نشان میدهد که شناخت علمی و فلسفی نه فقط امری ذهنی یا شناختی است، بلکه باید پیوندی عمیق با واقعیت وجودی داشته باشد. بنابراین، هرگونه نظریه معرفت‌شناسی یا فلسفه علم، باید هم شرایط ذهنی امکان شناخت را مد نظر داشته باشد و هم الزامات وجودشناسانه را؛ چنانکه هایدگر نیز معتقد است فلسفه کانت بیشتر وجودشناسانه است (Heidegger, 1997: pp. 1-2, 22-23؛ هایدگر، ۱۴۰۰: ۲۳-۲۱).

گسترش گفتگوی فلسفی میان شرق و غرب: پیوند میان دو سنت فلسفی
متفاوت فلسفه استعلایی کانت و حکمت متعالیه ملاصدرا- موجب گسترش گفتگوی فلسفی میان شرق و غرب میشود. این تطبیق بیانگر آنست که مسائلی همچون ماهیت شناخت، ضرورت معرفتی، و رابطه میان ذهن و واقعیت، موضوعاتی جهانی هستند که گرچه در قالب زبانها و چارچوبهای متفاوت مطرح شده‌اند اما به پرسشهای بنیادی مشترکی پاسخ میدهند. گشودن چنین درکی میتواند به رفع سوءتفاهمهای فلسفی کمک کند و زمینه‌ساز یک فلسفه میان‌فرهنگی باشد که بتواند از هر دو سنت بهره‌برداری کند و آنها را بشکلی هم‌افزا تلفیق نماید.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر کوشید تا مفهوم قضایای ترکیبی پیشینی در فلسفه کانت و محمولات عرضی لازم در حکمت متعالیه ملاصدرا را بصورت تطبیقی مورد بررسی قرار دهد. یافته‌ها نشان داد که هر دو فیلسوف بنوعی به ضرورت معرفتی و معرفت تازه‌بخش بودن گزاره‌ها توجهی ویژه دارند، اما بستر و مبنای این ضرورت در هر یک متمایز است. کانت ضرورت قضایای ترکیبی پیشینی را بعنوان شرط امکان شناخت علمی در قالب ساختارهای ذهنی و شرایط تجربه انسانی مطرح میکند. این نظر، فلسفه استعلایی کانت را تشکیل داده است که ضرورت و کلیت قضایا را مبتنی بر قالبهای عقلانی ذهن میداند و بر همین اساس، شناخت علمی را ممکن میسازد. در مقابل، ملاصدرا ضرورت محمولات عرضی لازم را نه

۱۰۹



عزیزوکیلی، منفرد؛ مطالعه تطبیقی قضایای ترکیبی پیشینی کانت...

سال ۱۶، شماره ۳
زمستان ۱۴۰۴
صفحات ۹۱-۱۱۲

صرفاً در قالب ساختارهای ذهنی، بلکه بعنوان ویژگی وجودی اشیاء مورد تأکید قرار میدهد. این ضرورت از منظر هستی‌شناسی، نشان‌دهنده پیوند ناگسستنی میان وجود و صفات ضروری موجودات است. بیان دیگر، محمولات عرضی لازم در فلسفه ملاصدرا، لایه‌یی عمیقتر و واقع‌گرایانه‌تر از ضرورت معرفتی را ارائه میکنند که بنیاد وجودی شناخت را تضمین میکند.

این تفاوت بنیادین موجب برتری نظر ملاصدرا میشود، زیرا وی ضرورت معرفتی را از محدودیتهای ذهنی فراتر برده و آن را در عرصه هستی و واقعیت عینی مینشانند. چنین رویکردی نه‌تنها فلسفه شناخت را از سطح تحلیلهای صرفاً عقلانی و ذهنی فراتر میبرد، بلکه امکان تلفیق معرفت عقلی، شهودی و وجودشناسانه را فراهم میکند.

پیامدهای فلسفی این تطبیق، راه را برای توسعه فهم مشترک و گفتگو میان سنتهای فلسفی شرق و غرب هموار میسازد. علاوه بر این، دیدگاه وجودی ملاصدرا میتواند پاسخهایی نوین به چالشهای معاصر معرفت‌شناسی، فلسفه علم و متافیزیک ارائه دهد که کانت در برخی ابعاد، از آن بازماند. حکمت متعالیه ملاصدرا، با تأکید بر ضرورت وجودی محمولات عرضی لازم، الگویی جامعتر و عمیقتر از شناخت علمی و فلسفی ارائه میدهد و از این حیث، بر فلسفه استعلایی کانت برتری دارد. این نکته فرصتی ارزشمند برای پژوهشهای آتی در زمینه فلسفه تطبیقی و نظریه معرفت فراهم میکند.

منابع

- ابن سینا (۱۳۷۵) الاشارات و التنبیهات، قم: نشر البلاغه.
----- (۱۴۳۳ق) الشفا، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
ابوترابی، احمد (۱۳۹۴) چیستی و نقش قضایای تحلیلی و ترکیبی در منطق و معرفت‌شناسی، قم: مؤسسه امام خمینی (ره).
اسپینوزا، باروخ (۱۳۷۶) اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
اعوانی، غلامرضا (۱۳۸۶) قضایای ترکیبی ماتقدم در کانت، ابن‌سینا و ملاصدرا، تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.

۱۱۰



سال ۱۶، شماره ۳
زمستان ۱۴۰۴

- دکارت، رنه (۱۳۹۲) تأملاتی در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، تهران: سمت.
- شهرزوری، شمس‌الدین (۱۳۷۳) شرح حکمة الاشراق، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۵) شرح الاشارات و التنبیها، قم: نشر البلاغه.
- غفاری، حسین (۱۳۹۰) بررسی مبادی فلسفه نقادی، تهران: حکمت.
- (۱۳۹۶) معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی، تهران: حکمت.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۳) رساله کشف، شرح و توضیح هنری آلیسون، ترجمه مهدی ذاکری، تهران: دانشگاه مفید.
- (۱۳۹۱) تمهیدات: مقدمه‌ای برای هر مابعدالطبیعه آینده که به‌عنوان یک علم عرضه میشود، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- (۱۳۹۶) نقد عقل محض، ترجمه بهروز نظری، تهران: ققنوس.
- لاک، جان (۱۳۹۹) مقاله‌ای درباره فهم بشری، ترجمه کاوه لاجوردی، تهران: نشر مرکز.
- مشکوة‌الدینی، عبدالحسین (۱۳۶۲) منطق نوین، مشتمل بر لمعات المشرقیة فی العلوم المنطقیة، تهران: آگاه.
- ملاصدرا (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۹۱) التنقیح فی علم المنطق، تصحیح و تحقیق غلامرضا یاسی‌پور، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- هارتناک، یوستوس (۱۳۸۷) نظریه معرفت در فلسفه کانت، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران: هرمس.
- هایدگر، مارتین (۱۴۰۰) کانت و مسئله متافیزیک، ترجمه مهدی نصر، تهران: روزگار نو.
- هیوم، دیوید (۱۴۰۲) در باب فهم آدمی، ترجمه جلال بیکنانی، تهران: ققنوس.
- Allison, H. E. (2004). *Kant's transcendental idealism: An interpretation and defense*. Yale University Press.
- Bealer, G. (1998). Intuition and the autonomy of philosophy. In M. DePaul & W. Ramsey (Eds.), *Rethinking intuition: The psychology of intuition and its role in philosophical inquiry* (pp. 201–240). Rowman & Littlefield.
- Berkeley, G. (2008). *A treatise concerning the principles of human knowledge*. ed. by J. Dancy. Oxford University Press.
- Bonjour, L. (1998). *In defense of pure reason: A rationalist account of a priori justification*. Cambridge University Press.
- Casullo, A. (2003). *A priori justification*. Oxford University Press.

- Guyer, P. (1987). *Kant and the claims of knowledge*. Cambridge University Press.
- Heidegger, M. (1997). *Kant and the problem of metaphysics* (5th ed.). trans. by R. Taft. Bloomington: Indiana University Press.
- Hume, D. (2007). *An enquiry concerning human understanding*. ed. by P. Millican. Oxford University Press.
- Kant, I. (1998). *Critique of pure reason*. trans. by P. Guyer & A. W. Wood. Cambridge University Press.
- Leibniz, G. W. (1989). *Philosophical essays*. trans. by R. Ariew & D. Garber. Hackett Publishing.
- (1996). *New essays on Human understanding*. trans. by P. Kemnant & J. Bennett, Cambridge University Press.
- McDowell, J. (1994). *Mind and World*. Harvard University Press.
- Ruja, H. (1936). *A critique of the postulational theory of the a priori*. USA, Princeton University.
- Smith, N. K. (2003). *A commentary to Kants critique of pure reason*. (3rd edction). New York.
- (2012). *Synthetic a priori knowledge in Kant's philosophy*. Oxford University Press.

